

بهشت ایران مفت نیامده بود اما مفت بر باد رفت

ما خاکستر آتش خود ساخته خودی شدیم. ما خاک نشینان آواره بهشتی گشتیم که دیگران حسرت به دل داشتند و ما ماجراجویانه سودای ویرانی اش را داشتیم. بهشت ایران مفت نیامده بود اما مفت بر باد رفت. آنچه درد این آتش را جانسوز تر می کند؛ این است که مشتی به هوای هیچ آتش به خانمان خود و یک ملت کشیدند. به طلب پوچ هوادار امامی گشتند که زیباترین شعارش اتوبوس و آب و برق مجانی بود و در پرتوش تحجر را فریاد می کرد

ما دنباله بودن و دنباله رو ماندن را به خودمان بود و به یاری خرد خود زیستن برتری دادیم. دفتر خردمان را بستیم و رساله پوسیده ولایت را برگزیدیم و آنقدر در این پبله پوسیده دست و پا زدیم تا زنگار بی خردی روان و جسم و خرد و جانمان را خورد و چون مسخ شدگان گله وار دنباله روی آتشی شدیم که دیگر درد تحقیرش را هم درک نمی کنیم

ملایان شب پرست انقدر زیبایی شب و برتری اش بر روز را به رخ کشیدند که بیزار خورشید شدیم و امتداد کشدار شب را آروز کردیم. لباس هایمان هم رنگ شب گرفت و هر چه از سیاهی و تیرگی بری بود؛ نشان از شبیخون فرهنگی غرب داشت و نابودی اش بر هر مسلمان با خرد واجب

اشک و گریه و آه مقدس شد. کودکان این سرزمین را به عزای حسینی که نمی دانستند کیست گل بر سر زدند و در عفووان کودکی عزاپوش کردند و قریه الی الله با شقاوت تمام به قمه و قداره های حسینی سرشان را شکافتند تا شور حسنی اش عالمگیر شود. و نمی دانم اگر جنایت صدام را اعدام مستحق است، شکافتن سر کودکان بی پناه به هوس بهشت موعود را چه جزایی باید

روح ما را به خنجر تحجر و بی خردی گشتند و چنان شد که پاسخ هر سوال خردمندانه ایه ای شد و حدیثی که اگر به گوش جان اطاعتش نکنی، کافری و چون شیطان به سنگ پاسخت باید

جزای دیدن، تا نیمه در خاک فرورفتن و مردن زیر بار سنگی است که به بانگ الله اکبر و علی ولی الله و محمد رسول الله بر سرت می نشیند تا مغزت را آهسته آهسته بر کفن هنوز خیس از غسل قامت زنده ات متلاشی کند. و نمی دانی آنکه انسانی را زنده زنده به غسلخانه می برد و به سنت مردگان غسل می دهد و کفن بر تنش می کند و زنده زنده در خاکش می کند تا سنگسارش را به فرمان الله مجری باشد، چه جرمی دارد و به چه جنایتی و به چه شیوه ای باید پاسخ گو باشد و آیا سپردنش به دست حتی چوبه دار می تواند التیام بخش یکی از هزاران پاره سنگی باشد که در این سالها هزاران سر زن بینوای کفن پوش ایرانی را شکافت؟

و شاید هم حقوق بشری باشد و ندای دفاع از حقوق نادیده انگاشته جنایتکاران را سر دهد بی آنکه کسی بداند این مدعیان هر آنچه نامی از بشر دارد تا دیروز کجا بودند و چه می کردند و در کدام خمارخانه مست کدام مهر سکوت بر لبان حق گویشان خورده بود

ما خاکستر نشین خاکستر خودیم و بیگانه نمی داند از خاکستر خودی ققنوس می روید و آتش خانگی سیمرخ پرورش می دهد. و چه روزی باشد زمان پر کشیدن این همه مرغ افسانه ای بر سرسرای خاموش ایران و چه بماند از هر چه جغد و کرکس و لاشخور بیگانه و بیگانه پرست است جز تعفنی که گفتار هم از آن گریزان باشد

ایران / شیراز

فریدون آریائی - از همزمان درونمرزی اتحاد جهانی

یک دانشجوی مبارز کوچک